در تیارت ماست خوری کریم شیره‌ای های عاقا چه می‌گذرد؟

کاظم مصطفوی

قاعده مسابقه فرح انگیز ماست خوری بر این است که دستها را از پشت ببندند و صورتها را در کاسه ماست فرو کنند. هرکس که زودتر ماستش تمام شود و به کاسه لیسی افتد برنده مسابقه است. این برنامه از جمله «تیارت»های دوران قجری است. و قاعدتا اگر کریم شیره‌ای دلقک دربار ناصرالدین شاه هم در این مراسم «شادی افزا» حضور داشت نکاتی را درباره «عذر بدتر از گناه» که به جناب ناصرالدین شاه گفته بود تکرار می‌کرد.

حالا، بعد از گذشت این همه سال و سپری شدن عصر قاجار و پهلوی، خامنه‌ای به فکر راه انداختن یک تیارت جدید ماست خوری افتاده و کریم شیره‌ای های خود را هم جمع کرده تا حرفهای گنده گنده مثلا تحقیقی و علمی بزنند و برای توجیه درماندگی عاقا دلیل بتراشند.

قضیه این است که کفگیر عاقا بدجوری به ته دیگ خورده. از آن طرف مجاهدینی که هنوز بعد از پنجاه و پنج سال «گروهک» هستند و از توفانهای قتل عامهای متعدد شاه و خمینی جان سالم به در برده‌اند. آنها با موشکهای حاج قاسم و لشگر کشی های جواد مالکی و هادی عامری هم از بین نرفته‌اند. درست برعکس دارند روز به روز بیشتر اوج می‌گیرند. پس مقام معظم دست به دامن چند نعش تعزیه شده و هی سیخ به نقاط مختلف بدن آنها فرو می‌کند تا بلکه خبری بشود و امان از یک نفس! هرچه هست عفونت پراکنی است و مضحکه سازی.

چندی پیش یک مرده سیاسی که به اعتراف خودش از سال پنجاه آرد مبارزاتی خود را بیخته و الکش را هم آویزان کرده بود به میدان آورده شد تا زمان بازیافته و خاطرات خودش را بنویسد. اما خاطرات تبدیل به یک عقده گشایی دیر یافته شد. ردیف کردن مشتی دروغ و دغل و تهمت کینه ورزانه دردی نه از مقام عظما و نه از نویسنده‌ای که این بار نقش کریم شیره‌ای دربار عاقا را بازی می‌کرد دوا نکرد. خاطرات بهمن بازرگانی شد ادعا نامه علیه هرگونه مبارزه، هرگونه تشکل و هرگونه فداکاری و استواری. این بود که به فرموده عاقا حاج آقا علوی جلسات متعدد برای تبلیغ و معرفی کتاب ایشان راه انداخت. و یکباره کشف شد که جناب نویسنده خاطرات کتابی نوشته است که بیشتر از یک کتاب است!‌ همانطور که «همینگوی بیشتر از یک آدم است» (نشریه بخارا دی ۱۳۹۷) حالا این «کتاب بیشتر از یک کتاب» چه پیام نوینی داشته و چه کشف تازه‌ای کرده؟ مجاهدینی که حنیف نژاد بنیان گذارد

«در ابتدا بنیان تئوریک ندارد. تعدادی جوان مبارز بدون مبنای فکری و ایدئولوژیک گرد هم آمده‌اند که می‌خواهند مملکت را دگرگون کنند اما خود نمی‌دانند بر چه مبنائی. دقیق‌ترین تصویری که بهمن از سازمان می‌دهد این است که این سازمانی باطنی است و وقتی وارد آن می‌شویم گویی با حسن صباح به قلعه الموت رفته‌ایم. بهمن بازرگانی می‌گوید که سازمان مجاهدین خلق ایران سازمان باطنی بود (همانجا).

این تمام حرفی است که بهمن بازرگانی در مورد مجاهدین و به طور خاص محمد حنیف نژاد زده است. او در یک تیارت ماست خوری دیگر ضمن این که اعلام می‌کند:

«من اصلا انسان مبارزی نبودم و نفس گرم حنیف‌نژاد مرا مبارز کرد»

حق مطلب را، البته با نمکدان شکستن، ادا می‌کند که:

«تئوری سازمان مجاهدین بعد از (سال) ۴۸ جامعه توحیدی بی طبقه بود. اگر موفق می‌شد این را اجرا کند به دیکتاتوری می‌رسید و آزادی هدف ما نبود»

یا

«سازمان مجاهدین خلق ایده‌ای داشت به نام جامعه توحیدی بی‌طبقه که اگر می‌توانست آن را پیاده کند حکومت می‌شد چیزی ما بین رژیم قذافی و دیکتاتوری‌های کمونیستی. برای ما اصلا آزادی اهمیت و معنایی نداشت». (۶ دی ۱۳۹۷ گزارش مهر از نشست معرفی و نقد و بررسی «زمان بازیافته»)

اما واقعیت این است که کینه نهفته در تک تک جملات و حرفهای بهمن بازرگانی نسبت به حنیف نژاد حرف نهایی او نیست. حرف نهایی او این است:

«تا ابتدای سال ۶۰ مسعود رجوی هنوز بین طیف‌هایی طرفدار داشت و مخالفان او مثلا می‌گفتند که او ساواکی بوده…. یک ساواکی شرف دارد به کسی که هنگام حمله دشمن به کشور می‌رود و با او همپیمان می‌شود. وقتی رجوی با صدام همپیمان شد دیگر نیازی نبود که درباره او و پیشینه‌اش سخن بگوییم، چرا که خود به عالی ترین وجه درون کریه خود را نشان داد.» (همانجا)

با همه این خوشرقصی ها کتاب اول افاقه بیماری مزمن مقام عظما را نمی‌کند و در سال۱۳۹۸ کتاب دوم به نام «گفتگوها، خاطرات و مقالات تحلیلی درباره سازمان مجاهدین، جنبش چپ و انقلاب اسلامی» منتشر شد. اما باز هم بر بیماری لاعلاج عاقا افزوده شد. لذا لازم می‌آید که بازیگران دیگری را به میدان بفرستد.

بازیگر دیگر تیارت ماست خوری یک عنصر ارتجاعی راست است به نام محمد محمدی گرگانی. ایشان از همان سالهای ۵۱ ـ۵۲ به خاطر داشتن افکار کاملا ارتجاعی برای سازمان فرد کاملا شناخته شده‌ای بود. بعد هم خبری از او نبود تا آخوندها سر بلند کردند و به حاکمیت رسیدند. محمدی به آنها پیوست و برکرسی نمایندگی مجلس هم تکیه زد. اما از آنجا که آخوندها به او هم که صد و یک معلق برایشان زده بود اعتماد نداشتند از دور خارجش کردند و فعلا خانه نشین شده است. اما این به این معنی نیست که ساکت بماند و خاطرات خود را ننویسد. به همین دلیل کتاب خاطرات ایشان هم به نام «خاطرات و تأملات در زندان» منتشر می‌شود. نخوانده پر واضح است که چه مزخرفاتی به اسم اسلام و مجاهدین سر هم شده است. اما عبرت روزگار را بنگرید که مقام معظم را چقدر با ذکاوت آفریده است. بهمن بازرگانی، از ماورای چپ، و محمدی، از ماورای راست، که در گذشته سایه هم را با تیر می‌زدند و حاضر به صحبت کردن با هم نبودند پشت یک میز آورده می‌شوند تا درباره مجاهدین بحث کنند. مضحکه روزگار است که دو سر طیف بریدگی در یک نقطه با هم مشترک می‌شوند. آن هم حول چه مسأله‌ای؟ «تقدس‌زدایی از حنیف‌نژاد» باور کردنی است؟ شاید تصورش هم غیر ممکن باشد اما کریم شیره‌ای اول در تیارت عاقا به تعریف و تحسین از رقیب مرتجع خود می‌پردازد که:‌

«این کتاب دارای مجموعه‌ای از مطالب و بحث‌های درون‌گروهی مجاهدین داخل زندان شاه است و از این نظر این کتاب سندی ارزشمند و ماندگار است» (گزارش جلسه نقد و بررسی کتاب خاطرات و تأملات در زندان در دفتر نشر نی۳۰ بهمن ۱۳۹۷)

البته این به این معنی نیست که دو حریف در ماست خوری های خود تضادی با هم نداشته باشند. بهمن بازرگانی به محمدی انتقاد می‌کند که «حنیف نژاد را ایدالیزه» می‌کند. و محمدی بنا به طینت ارتجاعی خود پاسخ می‌دهد:

«این تشکیلات در دوره خود حنیف مشکل داشت. حنیف آنچه می‌کرد حاصل تئوری‌اش نبود…. از تئوری تشکیلات اصالت تشکیلات در می‌آید. از تئوری حنیف شخصیت خودش در نمی‌آید»

به راستی چه خبر است؟ چه شده که حضرات به فکر «تقدس زدایی از حنیف نژاد» افتاده‌اند. از شهادت حنیف تا امروز نزدیک به نیم قرن می‌گذرد و اگر آن بوده باشد که این نعش های سیاسی می‌گویند چه جای بحث و کنفرانس و گفتگو؟ واقعیت این است که اصل قضیه را باز هم نباید فراموش کرد. بهمن بازرگانی از بیان «اختلاف نظرهای محمدی با رجوی» در صفحه ۳۷۵ کتابش به نیکی یاد می‌کند و آن را خواندنی توصیف می‌کند. و در جای دیگر باز هم تصریح می‌کند:

«کاراکتر و بینش رجوی ایدئولوژیک نیست بلکه قدرت‌طلب و قدرت‌مدار است… در زندان زمان شاه، رجوی در مارکسیست‌ها قدرت آینده را می‌دید و چون فکر می‌کرد در ایران آینده مارکسیست‌ها نیروی تعیین‌کننده خواهند بود، برای نزدیک شدن به آنها اهمیت زیادی قائل بود. برای رجوی ایدئولوژی و خیلی چیزهای دیگر، وسایلی برای کسب قدرت‌اند و خود ایدئولوژی هدف نیست.»

بهمن بازرگانی هیچ فرصتی را برای عقده گشایی نسبت به رجوی از دست نمی‌دهد. و نقطه به نقطه شلیک می‌کند که:

«تشکیلات رجوی هدفش کسب قدرت بود اما هدف تشکیلات پیش از رجوی، آگاهی دادن به مردم و تحول مردم بود»

محمدی هم در عین این که معترف است

«کل کتاب از یک زاویه نقد تشکیلات سازمان مجاهدین است»

اما

«اشکالی که در تئوری سازمان وجود دارد از خود تئوری مرحوم حنیف‌نژاد است»

این مضحکه ادامه می‌یابد. این بار مقام عظما یک فکل کراواتی به اصطلاح روزنامه نگار و پژوهشگر را به میدان ماست خوری می‌فرستد. محمد قوچانی مدیر نشریه سیاست نامه یک شماره از این نشریه به بررسی افکار حنیف نژاد اختصاص می‌دهد. (شمارهٔ ۱۳ نشریه سیاست‌نامه) اسم تحقیق ایشان عبارتست از:‌ «مسیح یا یهودا ـ پژوهشی انتقادی در زندگی سیاسی و فکری محمد حنیف نژاد بنیان گذار مارکسیسم تروریسم اسلامی» یعنی ماست خور جدید از همان اول تیغ را می‌کشد و نه حتی حرف شیخ که حرف ساواک را در عنوان مقاله خود می‌گذارد. حنیف نژاد هم مارکسیست اسلامی است و هم تروریست است. در سراسر تحقیق ایشان فقط یک «زنده باد ساواک» کم است. «پژوهش»های این جوجه تازه به دوران رسیده بسیار ابتدایی تر و مبتذل تر است از این که درخور پاسخ باشد. از نظر او حنیف نژاد واجد همه صفات «سلفی» و «وهابی» و «باطنی گر» و «خارجی» است. اما حرف نهایی او هم، بفرموده، چیز دیگری است. او خوب می‌داند که نزدیک به ۵۰سال است که از شهادت حنیف می‌گذرد.

«حنیف اما زنده است تا زمانی که ایدئولوژی انحرافی به نام مارکسیسم اسلامی وجود دارد. ممکن است هر روز به صورتی درآید: داعش، القاعده، اما وفادارترین میراث‌دار محمد حنییف نژاد همان جلادی است که وارث برساختن شهید شده است؛ مسعود رجوی… وارث محمد حنیف نژاد: “از حنیف نژاد نقل کرده‌اند که اگر لازم باشد ما برای سرنگونی شاه حتی با شیطان هم متحد می‌شویم” و این همان راهی است که نه تنها محمدحنیف نژاد که مسعود رجوی پیموده است»

پس می‌توان نتیجه گرفت که حاج آقا علوی به نیابت عاقا در راه‌اندازی این تیارت مضحک موفق بوده است. نوشته است:

 «ما در این پژوهش این تصویر که محمد حنیف نژاد به عنوان یک مبارز مسلمان چهره‌ای آزادیخواه بوده را به نقد می‌کشیم و نشان می‌دهیم که که او رهبری اقتدارگرا بوده است و یکی از مخوف ترین سازمانهای سیاسی و نظامی ایران جدید را پایه گذاشته است که از درون آن به صورت طبیعی افرادی چون محمدتقی شهرام و مسعود رجوی ظهور کرده‌اند»

البته قبل از ایشان عبدالله شهبازی توده‌ای نیز همین مزخرفات را بلغور کرده بود و قوچانی به رغم هیستری ضد چپ اش حرفهای او را غرغره می‌کند و می‌نویسد:

«روایت جریان رجوی را از تاریخ مجاهدین “دروغگویی های سیستماتیک و استراتژیک” است».

رسوایی یاوه‌های قوچانی نسبت به حنیف نژاد به قدری بد بو است که صدای همکارش را هم در آورده. بازیگر این بار تیارت ماست خوری ها زیدآبادی، داماد محمد محمدی، است. ایشان در صفحه اینستاگرام خود «به دوست و همکاری مطبوعاتی»اش انتقاد می‌کند که

«چهره‌ای از مرحوم حنیف‌نژاد ترسیم کرده است که خواننده تصور می‌کند آن مرحوم نه فقط جامعِ جمیع نقطه ضعف‌های بشری بوده بلکه با سرک کشیدن به انواع ایدئولوژی‌ها و مرام‌های سیاسی و اعتقادی تاریخ بشر، مخرب‌ترین عناصر آنها را برگزیده و در یک دستگاه مخوف فکری – تشکیلاتی به گونه‌ای سامان داده است که از آن به طور قهری و جبری، جز تیرگی و تباهی و تروریسم و جنایت زاده نمی‌شود»

و

«مطلب قوچانی نه یک پژوهش علمی که گونه‌ای منازعه تلخ سیاسی و عقیدتی با پیروان یک مرام یا طریقت خاص است که او به هر دلیلی از عملکرد آنها بیزار است»

اما آیا مضحکه تمام شده است؟

خیر! به زیدآبادی هم، به عنوان ماست خور جدید، نباید ساده‌اندیشانه نگاه کرد. ایشان نه با حب علی که از بغض معاویه در ادامه نوشته خود وجه دوم ماست خوری همکار و دوست خود را می‌نویسد که:‌

«قوچانی در متن خود از تلاطم فکری حنیف بعد از دستگیری و اذعان به نقطه ضعف‌های خود تا حد ورود به مرحله افسردگی سخن به میان آورده است. آیا می‌توان موردی هم پیدا کرد که مسعود رجوی پس از هر یک از شکست‌های استراتژیک خود، به ضعف و اشتباه خویش اعتراف کرده باشد؟ در واقع مشی حنیف این بوده که مسئولیت هر شکستی را ابتدا متوجه خود کند، اما مشی رجوی این است که خود را مبرای از هر خطایی نشان دهد و مسئولیت تمام ناکامی‌ها را به دوش اطرافیان و پیروان بینوای خود بیاندازد! پس چرا نظر واحد فرضی آنها به عمل واحد آن دو منجر نشده است؟»

این دیگر اوج ناجوانمردی و ریاکاری است که با تعریف از «صداقت و پاک‍دلی» حنیف نژاد به «شخصیت مسأله‌دار و خودخواه مسعود رجوی» برسیم.

ولی تیارت عاقا همچنان ادامه دارد. حاج آقا علوی از خارج کشور هم در راه‌اندازی چنین مضحکه‌ای غافل نیست. این است که یک تواب تشنه به خون در مزبله یک آموزش دیده انجمن جدید فراماسیونری به نام میهن تی.وی می‌گوید:‌

«فرقه رجوی خیانت های بزرگی را در حق مردم ایران کرده، بخصوص شخص خودش، اولی‌اش همین مسأله دروغ است. همین انتشار دروغ است. همین دروغهای سیستماتیک است، همین نهادینه شدن دروغ توی این فرقه است» (۲۷فروردین۹۹).

از این تیارت ماست خوری عاقا چه می‌توان نتیجه گرفت؟ اولین نتیجه این است که عاقا چشم حضرات را بسته و صورتشان را تا بناگوش در کاسه فرو کرده. اما آن چه که می‌خورند ماست نیست!‌ سگاله‌ای متعفن است که بدتر از ویروس کرونا به تمام هستی شان می‌زند.